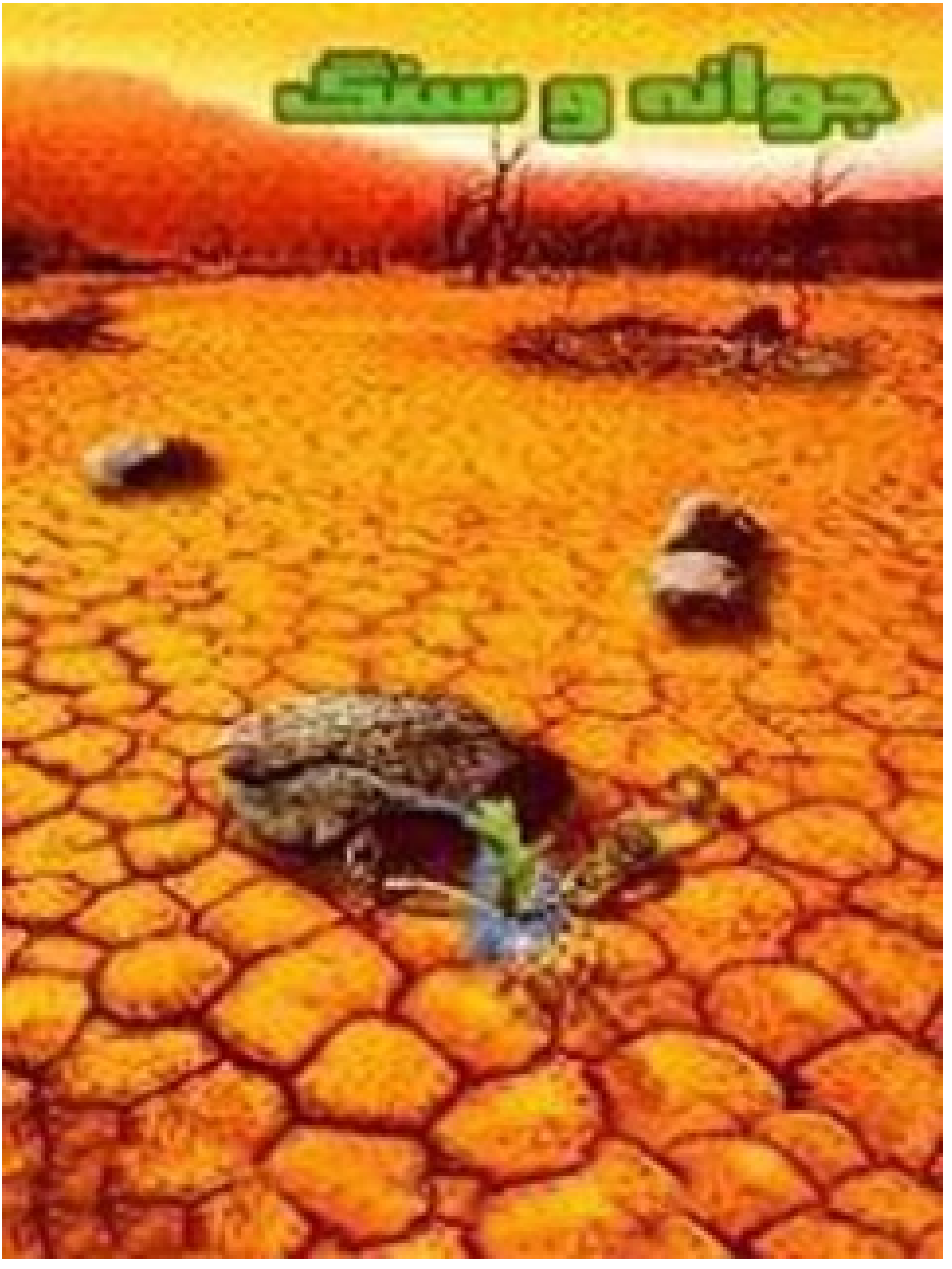

جوانه و سنگ

بسم الله الرحمن الرحیم

جوانه و سنگ

نویسنده:

سرور کتبی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جوانه و سنگ

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : جوانه و سنگ/ مولف سرور کتبی

مشخصات نشر : تهران: موسسه نبا، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۲۰ ص.مصور

شابک : ۹۶۴-۶۶۴۳-۷۰-۰۰ ۱۱۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۶۴۳-۷۰-۰۰ ۱۱۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

موضوع : داستانهای تخیلی

موضوع : داستانهای اخلاقی

شناسه افزوده : کتبی، سرور

رده بندی دیویی : دا۱۳۰ج ۷۸۷ ۱۳۸۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۱۲۵۴۰

ص:۱

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

ج_وان_ه و سن_گ

س__رور کتب_ی

جوان_ه و سن_گ

مؤلف : س_رور کتب_ی / تصوی_ر گ_ر : عل_ی ولی_زاده

حروفچین_ی : انتشارات نب_أ / لیتو گراف_ی : نب_أاسک_رین

چاپ و صحاف_ی : رامی_ن / چاپ اول : ۱۳۸۱ / کد کتاب : ۶۶/۱۳۲ ج

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه / قیمت : ۱۵۰۰ ریال

ناش_ر : انتشارات نب_أ / ته_ران ، کارگ_ر شمال_ی ، کوچ_ه هما ، پلاک ۶

تلفن : ۸ _ ۶۴۲۱۱۰۷ فاکس : ۶۹۴۴۶۱۵

شابک : ۱ _ ۷۰ _ ۶۶۴۳ _ ۹۶۴ ISBN : ۹۶۴- ۶۶۴۳- ۷۰ - ۱

خاک تشنه تکانی خورد و ذرّات ریز آن جابه جا شد. جنب و جوشی ناآشنا، زمین تیره را در خود گرفت. موجود تازه، سر از خاک بیرون می آورد، جوانه ای در حال به دنیا آمدن بود .

جوانه تلاش می کرد سرش را از دل خاک تیره بیرون بیاورد. ذرّات خاک را کنار می زد، دستش را به دانه های شن می گرفت و خودش را بالا می کشید .

سرانجام پس از چند ساعت تلاش، آرام آرام سینه خاک را شکافت و سرش را بیرون آورد. پیش پایش سنگ بزرگی بر زمین نشسته بود .

جوانه نگاهی به سنگ کرد، نفس راحتی کشید و گفت : «آه... نمی دانی زیر زمین چقدر تاریک بود! »

خورشید نور گرمش را به صورت جوانه پاشید . جوانه اخمهایش را در هم کشید .

سنگ لبخندی زد و با مهربانی گفت : « جوانه عزیز، به سرزمین ماخوش آمدی! سالهاست که در اینجا جوانه ای سر از خاك بیرون نیاورده است. » جوانه بانگرانی به اطراف نگاه کرد .

سنگ پرسید : « دنبال چیزی می گردی ؟ »

جوانه گفت : « بله، تشنه هستم، آب می خواهم . »

سنگ گفت : « اینجا سرزمین خشك و بی آبی است. تو تنها جوانه ای هستی که در این سرزمین بی حاصل سر از خاك بیرون آورده ای . »

جوانه دوباره نگاه نگرانش رابه اطراف دوخت و

لبهای خشکش را چند بار باز و بسته کرد. تشنگی او رابی تاب کرده بود. با ناراحتی گفت : « من جوانه کوچکی هستم. به آب نیاز دارم. اگر آب به من نرسد، از تشنگی می میرم ! »

سنگ گفت : « تو جوانه زیبایی هستی! تو به این سرزمین بی حاصل شادی و طراوت بخشیده ای .من برای نجات تو، آب را از هر کجا که باشد، به این سرزمین خشک دعوت می کنم . »

جوانه دهان خشکش را باز کرد تا چیزی بگوید. امّا اندوه تشنگی و خستگی راه، او را از پای در آورده بود. سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و بی حال و خسته به خواب رفت .

سنجاق_ك زيباي_ی ، بال زن_ان از راه رسي_د. باله_ای ظری_ف سنجاق_ك در روشنای_ی روز م_ی درخشی_د. سنگ از زیر بالهای سنجاقک به آسمان نگاه کرد. آسمان از زیر بالهای سنجاقک، آبی تر دیده می شد .

سنجاقک کمی دور و بر جوانه چرخید. بعد کنار سنگ روی زمین نشست .

سنجاقک رو به سنگ کرد و گفت : « دیروز وقتی از کنار تو می گذشتم، جوانه ای در کنار تو نبود . »

سنگ گفت : « این جوانه زیبا، همین چند لحظه پیش سر از خاک بیرون آورد. امّا تشنگی و خستگی راه، او را از پای در آورده است . اگر به او آب نرسد، در این سرزمین گرم و خشک از تشنگی می میرد. من در جستجوی راهی هستم تا جوانه را از مرگ نجات دهم. »

سنجاقک گفت : تو سنگ مهربانی هستی . ولی سنگ چطور می تواند به یک گیاه تشنه کمک کند ؟ »

سنگ گفت : « اگر تو کمک کنی، ریشه خشک این جوانه سیراب می شود. من مرداب پیری را می شناسم که سالهاست در چند قدمی اینجا به خواب رفته است .

سنجاقک مهربان ! پیش مرداب برو و او را از خواب بیدار کن . به او بگو در نزدیکی تو جوانه ای در حال مرگ است . بگو اگر خودت را به او برسانی، سبز می شود و همه جا را از زیبایی و عطر خود پر می کند . »

سنجاقک به هوا پرید. بالهای توری اش را تکان داد و فریاد زد :

« من برای جوانه آب می آورم ! »

جوانه با شنیدن اسم آب، چشمهایش را باز کرد و سرش را بالا آورد. به سنجاقک تا زمانی که در افق از نظر ناپدید شد، نگاه کرد. بعد با خوشحالی و امید سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و چشمهایش را بست. نور

کمرنگ شادی، در قلبش جان می گرفت .

سنگ با بی صبری در انتظار باز گشت سنجاقک بـــود. گاهـــی چشمهایـــش را مـــی بست و به فکر فـــرو می رفت. به سبزه ها و جوانه های بی شماری فکر می کرد که پس از جاری شدن مرداب، به دنیامی آمدند.

هوا گرمتر شده بود. خورشید هر لحظه نور گرم و سوزانش را بیشتر بر سینه زمین پهن می کرد. در اطراف سنگ همه چیز آرام بود. تنها گاهی بو ته های خار تکان کوچکی می خوردند و یا صدای خزیدن حشره ای بر

زمین گرم، به گوش می رسید.

سنگ خسته بود. پشتش از تابش نور خورشید گرم شده بود. چشمهایش را بر هم گذاشت و آرام آرام به خواب رفت . امّا ناگهان از دنیای خواب و خیال بیرون آمد و دوباره به افق خیره شد. اندیشه تشنگی جوانه لحظه ای او را آرام نمی گذاشت .
سنگ در انتظار بازگشت سنجاقک، لحظه ها را می شمرد.

سنجاقک بال زنان خود را به مرداب رساند. مرداب آسوده و بی خیال زیر نور داغ خورشید دراز کشیده و به خواب رفته بود. کمی آن طرف تر گیاه کوچکی از تشنگی مرده بود. دستهای گیاه به طرف مرداب دراز شده بود. مثل این بود که گیاه می خواسته در آخرین لحظه های زندگی خود، چیزی به مرداب بگوید.

سنجاقک به مرداب، که از زندگی آرام و یکنواختش راضی بود، نگاه کرد. قلبش از درد فشرده شد. بالهایش را به هم زد، روی یکی از نی های درون مرداب نشست و آن را تکان داد .

مرداب حرکتی کرد و با ناراحتی گفت : « چه کسی

می خواهد خواب راحت را از من بگیرد ؟ »

سنجاقک گفت : « دوست من ! در چند قدمی تو جوانه ای در حال مرگ است . جوانه تشنه است و آب می خواهد. اگر خودت را به او برسانی، سبز می شود و همه جا را از زیبایی و عطر خود پر میکند. »

م_رداب اخمهای_ش را در هم کشی_د و گفت : « من سرسبزی و طراوت را دوست ندارم! زودتر از پیش من برو تا بقیّه خوابهای خوشم را ببینم ! »

سنجاقک با غم و اندوه به مرداب نگاه کرد. مرداب دوباره به خواب فرو رفته بود. همه جا ساکت و آرام بود. تنها گاهی صدای بال زدنِ پرنده ای سکوت تلخِ مرداب را می شکست . سنجاقک به هوا پرید و بال زنان خودش را به جوانه و سنگ رساند.

لبهای خشک جوانه با دیدن سنجاقک به خنده باز شد و با خوشحالی گفت :

« سنجاق_ک مه_ربان ! برای_م از م_رداب بگ_و ! از

سرسبزی و آب بگو ! آیا مرداب قبول کرد خودش رابه من برساند؟ »

سنجاقک گفت : « اگر مرداب راه می افتاد و بر زمین جاری می شـد، دیگر مرداب نبود. جویبار بود، رودخانه قشـنگی بود که طراوت و سرسبزی را برای این دشت بی حاصل به ارمغان می آورد.امّامرداب گفت که طراوت وسرسبزی رادوست ندارد. »

سنگ آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. بر زمینه آبی آسمان،پرنده ای درپرواز بود.پرنده آنقدر بالابودکه مثل

نقطه سیاه کوچکی به نظر می رسید.سنگ با نگاهی غمگین اورا دنبال کرد. بعد آهی کشید و با اندوه گفت :

« بله، مرداب از جنس جویبار و رود و دریاست . ولی قلبش از سنگ است . دل مرداب حتّی از بدن من هم سخت تر است . او خشک شدن جوانه ها و گل ها را می بیند. امّا دستش را برای نجات آنها دراز نمی کند. »

جوانه با ناامیدی سرش را پایین انداخت . اندوه زیادی توی قلب کوچکش نشسته بود. تشنگی داشت کم کم او را از پای در می آورد. اندوهِ بزرگِ جوانه، سنگ را هم آزار می داد.

حشره کوچکی با شتاب از کنار سنگ گذشت و خودش را میانِ شاخه های یک بوته خار پنهان کرد. سنگ به نقطه ای که حشره در آنجا پنهان شده بود، خیره شد. بعد سرش را بالا آورد و به بوته خار نگاه کرد.

بوته خارباتعجب گفت:«چرا این طوربه من خیره شده ای؟»

سنگ به خود آمد و گفت : « ای بوته خار ! تو همیشه سرسبزی . بگو که برای ادامه زندگی ، آب را از کجا به دست می آوری ؟ »

بوته خار گفت : « آب را برای چه می خواهی ؟ »

سنگ، جوانه را که بی حال و ناتوان بر زمین افتاده

بود، به بوته خار نشان داد و گفت : « این جوانه تشنه است و آب می خواهد. چگونه می توانم ریشه خشک او را سیراب کنم ؟ »

بوته خار گفت : « سالهاست که خاک شور این دشت، طعم گوارای آب را نچشیده است . در این زمین خشک نه جویباری هست، نه رودی و نه چشمه ای . ما بوته های خار، مثل جوانه ها تُرد و لطیف نیستیم و آب زیادی نمی خواهیم . در این زمین خشک، گاهی جوانه ای سر از خاک بیرون می آورد، ولی از تشنگی می میرد. تشنگی، جوانه نو را هم از پای در می آورد. »

چیزی در قلب سنگ فشرده شد. اندیشه مرگ جوانه دلش را به درد آورد. جوانه از تشنگی بیتاب شده بود و با ناامیدی خودش را به این طرف و آن طرف می کشید. ریشه کوچکش را برای پیدا کردن آب در دل زمین به هر سویی می فرستاد. خورشید سرش را به سینه آسمان تکیه داده بود و گرمتر از همیشه می تابید.

جوانه به سختی نفس می کشید و سنگ با اندوه بسیار به او نگاه می کرد.

جوانه آرام آرام بر زمین افتاد. انگار چیزی در دل سنگ شکست . قلبش فشرده شد. چشمهایش را بست تا مرگ جوانه را نبیند.

چشمهای جوانه نیمه باز بود و آخرین نگاههای خود را در جستجوی آب به روی خاک می فرستاد.

جوانه همه جا را تیره و تار می دید. تاریکی هرلحظه بیشتر می شد. امّا در لحظه ای که تیرگی می خواست جوانه را برای همیشه در خود بگیرد، ناگهان رطوبت دلپذیر و گوارایی در ریشه اش احساس کرد. سرش را بالاـ آورد و فریاد زد : « آب ! بوی آب می شنوم ! »

جوانه تکانی خورد و به جلو نگاه کرد. تیرگی از برابر چشمهایش رفته بود و او همه چیز را به روشنی می دید. جوانه به زمین خیره شد.

آبِ پاک و درخشانی، زیر پایش بر زمین دشت،

جاری بود.

آب به روشنی آفتاب بود و به زیبایی زندگی .

جوانه با حیرت به این آب دلپذیر و خنک نگاه کرد. ریشه اش را به جریانِ آب سپرد و برگهای کوچکش را در آب شست. خاکِ تشنه، آب را با دل و جان می مکید.

جوانه باتعجب به اطراف نگاه کرد تا سرچشمه این آب دلپذیر راپیدا کند.امّا ناگهان چشمش به سنگ افتاد:

سنـگ شکافتـه شـده بـود و از قلب او

چشمـه پـاک و زلالـــی مـی جوشیـد .

کتابهای منتشر شده برای مقطع سنی « ج »

۱ _ نامه های اسرارآمیز

۲ _ روزی که محبت گل کرد

۳ _ یک گلابی برای تو، یک گلابی برای من

۴ _ لالایی منتظران

۵ _ هزارمین غنچه

۶ _ سلام بر نور خیره کننده

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹